

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

١١١٥٥٩



دانشگاه شهرکرد
دانشکده ادبیات و علوم انسانی

بررسی ریشه های عقلانی مغنویت در مثنوی مولانا

پایان نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی

افسانه سعادت‌تی جیلی

استاد راهنما:

دکتر احمد امین

استاد مشاور:

دکتر علی محمدی

کتابخانه ادبیات و علوم انسانی
شهرکرد

۱۳۸۸ / ۴ / ۱۴

۱۳۸۷

۱۱۱۵۵۶



دانشگاه شهرکرد

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

پایان نامه کارشناسی ارشد ادبیات فارسی خانم افسانه سعادت‌تی جبلی

تحت عنوان

بررسی ریشه‌های عقلانی معنویت در مثنوی مولانا

در تاریخ ۸۷/۷/۲۵ توسط هیات داوران زیر و با درج‌دهی عالی و با نمره ۱۸/۳۰ به تصویب نهایی رسید.

۱. استاد راهنما دکتر احمد امین‌اللهی

۲. استاد مشاور دکتر علی محمدی

۳. استاد داور دکتر محسن محمدی

۴. استاد داور دکتر منصور میرزانی

رئیس تحصیلات تکمیلی دانشکده

پس از حمد و ستایش پروردگار، آموزگاران بزرگی را ارج می‌نهم که در این رساله، شرح تلمذ خود را در محضرشان آورده‌ام. از استاد ارجمند جناب آقای دکتر امین سپاسگزارم که با لطف و بزرگواری، مرا در این رساله یاری نمودند. رهبن منت استاد فرهیخته جناب آقای دکتر محمدی هستم که با صبر و حوصله، اوقات گران بهای خود را بی دریغ در اختیارم گذاشتند.

همچنین از تمامی استادان گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه کاشان مخصوصاً جناب آقای دکتر شجری که مرا با تشویق‌های خود به این مرحله رساندند تقدیر و تشکر می‌کنم. از جناب دکتر کتابی که پدرانۀ توصیه‌های ارزنده‌ای بیان فرموده‌اند، قدر دانی می‌کنم.

سپاسگزار تک تک اعضای خانواده‌ی مهربانم هستم، پدر و مادر عزیزم، خواهران و برادران مشفق که با حمایت‌های صمیمانه‌شان، همواره مرا در رسیدن به اهدافم یاری کرده‌اند.

در سپاس از همه‌ی این بزرگواران تنها می‌توانم بگویم، اگر این راهنمایی‌ها، هدایت‌ها و حمایت‌ها نبود این رساله هرگز به سر منزل مقصود نمی‌رسید.

کلیه حقوق مادی مترتب بر نتایج مطالعات ،
ابتکارات و نوآوری های ناشی از تحقیق موضوع
این پایان نامه متعلق به دانشگاه شهرکرد است.

تقدیم به :

غزل واژه های هستی بخش

پدر و مادر عزیزم

و

روح بلند

دکتر علی حسین پور چافی

فهرست مطالب

<u>صفحه</u>	<u>عنوان</u>
۶.....	فهرست مطالب.....
۱.....	چکیده.....
فصل اول - مقدمه	
۳.....	۱-۱- عقلائیت.....
۳.....	۲-۱- معنویت.....
۳.....	۳-۱- پیشینه ی تحقیق.....
۴.....	۴-۱- اهداف تحقیق.....
۴.....	۵-۱- فرضیه ها.....
۴.....	۶-۱- روش تحقیق.....
فصل دوم- کلیات	
۵.....	۱-۲- عقل.....
۵.....	۱-۱-۲- معنای لغوی واصطلاحی عقل.....
۱۳.....	۲-۲- معنویت.....
۱۳.....	۱-۲-۲- اخلاق.....
فصل سوم- عقل از دید گاه مولانا	
۱۷.....	۱-۳- اقسام عقل در مثنوی.....
۱۹.....	۲-۳- معانی عقل کل.....
۲۰.....	۳-۳- الفاظ گوناگون در مراتب عقل کل.....
۲۳.....	۴-۳- عقل کل از دید مولانا.....
۲۴.....	۵-۳- عقل جزئی.....
۲۷.....	۶-۳- الفاظ گوناگون در مراتب عقل جزئی.....
۳۲.....	۷-۳- عقل جزئی از دید مولانا.....
۳۴.....	۸-۳- خاتمه ی بحث.....
۳۵.....	۹-۳- عقل کسبی و عقل موهوبی.....
۳۶.....	۱۰-۳- عقل معدوح و عقل مذموم.....
۴۳.....	۱۱-۳- تفاوت و مراتب عقل.....
۴۶.....	۱۲-۳- ستایش عقل.....
۵۲.....	۱۳-۳- نکوهش عقل.....
فصل چهارم- شیوه ی استدلال مولانا در مثنوی	
۵۶.....	۱-۴- تعریف استدلال.....
۵۷.....	۲-۴- انواع استدلال.....
۵۷.....	۳-۴- استدلال در مثنوی.....
۵۸.....	۴-۴- مولانا و فهم مخاطبان.....
۶۰.....	۵-۴- نمونه هایی از استدلال در مثنوی.....

۶۰	۴-۵-۱- قیاس اقترانی
۶۱	۴-۵-۲- قیاس استثنائی
۶۱	۴-۵-۳- تمثیل
۶۲	۴-۶- رویکرد مولانا نسبت به استدلال
۶۴	۴-۷- فلسفه در مثنوی
۷۲	۴-۸- شیوه ی استدلال در مثنوی
۷۲	۴-۸-۱- استدلال عقلی
۷۸	۴-۸-۲- استدلال نقلی
۸۱	۴-۸-۳- استدلال عقلی و نقلی

فصل پنجم- عقل و اخلاق

۸۳	۵-۱- اخلاق و اختیار
۸۴	۵-۲- پاداش و پادافراه
۹۷	۵-۳- بیان عقلانی مولانا
۹۹	۵-۴- مباحث اخلاقی
۹۹	۵-۴-۱- اخلاق ایجابی
۹۹	۵-۴-۱-۱- ادب
۱۰۱	۵-۴-۱-۲- تواضع
۱۰۴	۵-۴-۱-۳- صبر
۱۰۸	۵-۴-۱-۴- قناعت
۱۰۹	۵-۴-۱-۵- صدق
۱۱۱	۵-۴-۱-۶- مشورت
۱۱۳	۵-۴-۱-۷- حزم و تأنی
۱۱۶	۵-۴-۱-۸- جود و بخشش
۱۲۰	۵-۴-۱-۹- انابه و زاری به درگاه خداوند
۱۲۳	۵-۴-۱-۱۰- رازداری
۱۲۴	۵-۴-۱-۱۱- کسب رزق حلال
۱۲۵	۵-۴-۱-۱۲- اعتدلال و میانه روی
۱۲۶	۵-۴-۱-۱۳- عیادت بیماران
۱۲۷	۵-۴-۱-۱۴- رضا و خرسندی
۱۲۸	۵-۴-۱-۱۵- کظم غیظ
۱۲۹	۵-۴-۱-۱۶- مدارا
۱۳۰	۵-۴-۱-۱۷- احسان
۱۳۱	۵-۴-۱-۱۸- همنشینی با نیکان
۱۳۲	۵-۴-۱-۱۹- وفای به عهد
۱۳۳	۵-۴-۱-۲۰- حلم و بردباری
۱۳۴	۵-۴-۲- اخلاق سلبی
۱۳۴	۵-۴-۲-۱- حسد
۱۳۷	۵-۴-۲-۲- حرص و طمع
۱۴۰	۵-۴-۲-۳- غیبت
۱۴۱	۵-۴-۲-۴- دروغ

۱۴۲.....	۵-۲-۴-۵- عیب جویی
۱۴۳.....	۶-۲-۴-۵- خشم و غضب
۱۴۴.....	۷-۲-۴-۵- کینه توزی
۱۴۵.....	۸-۲-۴-۵- تملق
۱۴۷.....	۹-۲-۴-۵- کبر و غرور
۱۵۰.....	۱۰-۲-۴-۵- بخل و حسد
۱۵۱.....	۱۱-۲-۴-۵- چشم چرانی
۱۵۲.....	۱۲-۲-۴-۵- پرخوری و شکمبارگی
۱۵۳.....	۱۳-۲-۴-۵- ناسپاسی
۱۵۴.....	۱۴-۲-۴-۵- شهوت رانی
۱۵۶.....	نتیجه گیری
۱۵۸.....	فهرست منابع

چکیده:

مولانا جلال الدین محمد بلخی از عارفان فیلسوفی است که در جای جای مثنوی از عقل سخن رانده است. البته باید اذعان داشت که او در هیچ جای مثنوی تعریف مشخص و روشنی از عقل ارائه نداده بلکه در قالب حکایات و امثال به توصیف این گوهر بی بدیل پرداخته است. او گاهی از عقل به طور مطلق یاد می کند و گاه با منتسب کردن آن به صفتی آن را مورد بحث قرار می دهد. مشهورترین اصطلاح او در خصوص عقل، جزئی و کلی است. عقل کلی با معانی و نام های مختلف همواره مورد ستایش مولانا است، اما عقل جزئی به سه دلیل عمده که عبارتند از: ۱- محدودیت ۲- آفت زدگی ۳- زرنگی و مکاری، مورد نکوهش مولانا قرار گرفته است. نکوهش عقل جزئی توسط مولانا هرگز به معنای عقل ستیزی او نیست بلکه این حقیقت را مبرهن می سازد که عقل نیز مانند سایر قوا اگر تحت تعلیم و پرورش صحیح قرار نگیرد دچار آسیب های فراوانی می شود و از هویت عقل بودن خارج می شود. علی رغم مطالبی که ذکر شد در مثنوی به وفور و به طور چشمگیر با مهمترین کارکرد عقل جزئی یعنی استدلال مواجه می شویم، به طوری که می توان گفت هر نکته و دقیقه ای که در مثنوی مطرح می شود از پشتوانه ی عقلی برخوردار است. یکی از مهمترین مسائلی که مولانا با استدلال آن را برای مخاطبان قابل فهم و هضم ساخته مسائل اخلاقی و معنوی است. مولانا با فطانت و زبردستی که خاص یک واعظ منبری است، آموزه های اخلاقی خویش را بر پایه ی گوهر شریف عقل تعلیم می دهد. اساس و پیکره ی مثنوی به مقتضای تعلیمی بودن و فهم مخاطب در چارچوب منطقی و عقلانی بنیان گذاری شده و مولانا با شیوه ی استدلالی و عقلانی به طرح مباحث خود همت گمارده است.

مخاطبان مولانا از افراد عادی ای بودند که تاب بحث های منطقی و عقلانی را نداشتند بنابراین مولانا با ساده ترین و بهترین شیوه و با استفاده از تمثیل آنان را اقناع می کرد و بر حوزه ی مخاطبان خویش می افزود. او با ارائه ی معنویت به همراه عقلانیت مخاطبان خود را پله پله تا اوج و کمال سعادت بشری بالا می برد. شاید یکی از رازهای ماندگاری و مقبولیت یافتن مثنوی در همین نکته ی باریک نهفته باشد.

با همه ی تفاسیری که راجع به عقل و استدلال در مثنوی ارائه دادیم، برخی بر این باورند که مولانا استدلال ستیز و حتی فراتر از آن فلسفه ستیز و در گستره ی وسیع تر عقل ستیز بوده است. با تحلیل دقیق که در این راستا صورت گرفت به رفع همه ی این شبهات پرداخته شد و این نکته به اثبات رسید که مولانا هرگز عقل ستیز و استدلال ستیز نبوده است.

فصل اول

مقدمه

عقل از جمله محبوب ترین مخلوقات ذات باری تعالی به شمار می آید هنگامی که خداوند آدمی را آفرید، عقل نیر و منور را در او به ودیعه گذارد، وجود و حضور این نیرو در انسان باعث شد تا او اشرف مخلوقات شود. انسان به وسیله ی این قوه ی بی نظیر راه را از چاه تمیزی می دهد. این قوه مهم ترین قنای شناخت در انسان است و همواره هدایت گر و چراغ راه او در گذر از شب تاریک جهل و خرافه پرستی به روز روشن معرفت و سعادت بوده است.

نقش عقل و کارکرد آن «تعقل» در تاریخ بشری آن قدر بدیهی است که نبود آن در هیچ برهه ای از زمان قابل تصور نیست. مسلماً اگر آدمی کوچک ترین تأملی داشته باشد، نمی تواند ضرورت این نیرو را در زندگی مادی و معنوی منکر شود. عقل و اندیشه، پایه و اساس تمام آموزه ها به ویژه آموزه های اخلاقی به شمار می آید از آن جایی که آموزه های اخلاقی به منظور تعلیم و تربیت صورت می گیرد عقل و تفکر در آن نقش کلیدی دارد. اندیشیدن و تفکر که به عنوان یک امتیاز بشری محسوب می شود به عنوان اصلی ترین مبنا در تعلیم و تربیت است. به عبارت دیگر تربیت بر مبنای خرد و عقل حرکت می کند و از زمینه های اساسی آن به شمار می رود.

از آنجایی که تعقل و خردورزی جایگاهی بسیار رفیع در نظام تعلیم و تربیت دارد، در ادبیات تعلیمی نیز که قسمی از نظام تعلیم و تربیت به شمار می رود، از جایگاه و پایگاه ویژه ای برخوردار است.

مثنوی معنوی مولانا یک اثر تعلیمی ناب است. این اثر به مقتضای تعلیمی بودن به شدت مستعد جستارهای اخلاقی است و در آن مولانا به مثابه ی معلم اخلاق، عقل و اندیشه را محک خیر و شر و بنیان مباحث اخلاقی خود قرار داده

است. عقلانیت و معنویت دو جزء جدایی ناپذیر و لاینفک تعالیم اخلاقی مولوی محسوب می شود لذا تحقیق در معنای عقل و معنویت در نوشته های او و مخصوصاً مثنوی از اهمیت فراوان برخوردار است.

۱-۱- عقلانیت :

در مثنوی اندیشه بار مولوی همه چیز از نظام بندی منطقی و عقلانی برخوردار است. آنچه برای مولانا چه به عنوان عارف، چه فیلسوف و چه شاعر اهمیت دارد، انتقال مفاهیم و مطالب ارزشمند به مخاطبان و ارشاد و راهنمایی آنان بوده است، این مهم جز در سایه ی عقل و اندیشه متحقق نمی شود.

عقل و اندیشه در نظر مولانا اهمیت والایی دارد. مولانا جلال الدین در مثنوی در کسوت یک عارف، فیلسوف، متکلم، فقیه، شاعر، و نویسنده به بحث درباره ی عقل پرداخته است و توانسته مباحث اصیل و بنیادین را در این خصوص بدون نظام بندی از پیش تعیین شده، مطرح کند.

۱-۲- معنویت :

لباس فاخر مثنوی از در هم تنیدن تارهای معنویت و پودهای عقلانیت به وجود آمده است. در دریای پر گوهر مثنوی آنچه بیش و پیش از همه صید می شود، معنویت است. مولانا مثنوی را دریای معنوی ای می داند، دریایی که عطش افراد جویای معنویت را برطرف می سازد.

گر شدی عطشان بحر معنوی فرجه ای کن در جزیره ی مثنوی

فرجه کن چندانک اندر هر نفس مثنوی را معنوی بینی و بس

(دفتر ششم، اب ۶۸-۶۷)

این معنویت، معنویتی ممزوج به عقلانیت و معنویتی سراسر عقلانی است. او با مرصع ساختن معنویت به عقلانیت آن را برای همگان قابل تأمل و قابل پذیرش ساخته است.

در یک کلام می توان گفت که مولانا عاشق معنویت بوده، او شرط وصول به حقایق معنوی را توسعه ی فکر، از طریق اکتساب علم و دانش های عقلی و نقلی دانسته است.

۱-۳- پیشینه ی تحقیق :

درباره ی مثنوی کتاب ها و مقالات زیادی نگاشته شده است، اما تا کنون کسی تحت عنوان «بررسی ریشه های عقلانی معنویت در مثنوی» به بررسی عقلانیت و معنویت موجود در مثنوی پرداخته است. در زمینه ی عقل در مثنوی می توان به کتب «عقل در مثنوی» تألیف محمد تقی جعفری، «عقل از دیدگاه مولانا» تألیف پری ریاحی و «فرزانگی و شیدایی (بررسی و تحلیل عقل و عشق در اشعار مولانا)» تألیف محمد رضا نصر اصفهانی و مقاله ای تحت عنوان «بررسی انواع عقل در مثنوی» تألیف حوری ادنان و اشاره کرد، همچنین مرحوم همایی در کتاب «مولوی نامه» به این موضوع به طور جسته گریخته پرداخته است، زرین کوب نیز در کتاب «سرنی» به اختصار ولی محققانه به این موضوع اشاراتی کرده است. در زمینه ی اخلاق نیز می توان به کتاب «اخلاق عملی و تدبیر منزل» تألیف معصومه سالم کار و رساله ی هما حجتی تحت عنوان «مبانی اخلاق در مثنوی مولوی» به راهنمایی غلامحسین یوسفی در دانشگاه تهران اشاره کرد، از آن جایی که پژوهشی همه جانبه اعم از نشر کتاب و مقاله و پایان نامه در

خصوص بررسی ریشه های عقلانی معنویت صورت نگرفته است و از آن جایی که هنوز شباهت زیادی درباره ی عقل و عقل ستیزی مولانا وجود دارد نگارنده بر آن شد تا به نگارش این پایان نامه پردازد.

۱-۴- اهداف تحقیق:

در این رساله بر آنیم تا اولاً بنیاد های عقلی و استدلالی را در معرفی جنبه های معنوی و اخلاقی زندگی انسان دین مدار مورد شناسایی قرار دهیم و ثانیاً به تشریح مایه های عقلی گفتار عارفان اسلامی و بحث پیرامون شبهه ی عقل ستیزی عرفان پردازیم.

۱-۵- فرضیه ها:

- ۱- آنچه به عنوان عقل ستیزی در عرفان معروف است زائیده ی رسم شاعرانه و بیان هنرمندانه است.
- ۲- عرفان که با معنویت ممزوج است متکی به اخلاق عملی است و بنای اخلاق عملی عقل و استدلال است.
- ۳- مولوی در مثنوی علی رغم تکرار مضمون کهن ناتوانی عقل، تلاش کرده است با استدلال عقلی و منطقی اخلاق و معنویت را قابل پذیرش کند.

۱-۶- روش تحقیق:

روش تحقیق در این پژوهش، بنیادی و به صورت توصیفی - تحلیلی است. پس از تصویب موضوع، فرآیند تحقیق بدین گونه انجام پذیرفت که نخست با مطالعه ی مثنوی، مواردی از تکیه های عقلی بر جنبه های معنوی و اخلاقی استخراج و همزمان یادداشت برداری شد. مرحله ی بعد شامل مطالعه ی کتب مرتبط و مختلف در زمینه ی عقل و استدلال و یادداشت برداری از آن ها بود، سپس با طبقه بندی یادداشت ها به ارائه ی چارچوبی نظام مند پرداختیم و پیکره ی رساله را بر آن بنیان نهادیم. لازم به ذکر است که برای تدوین رساله از مثنوی معنوی به تصحیح رینولد نیکلسون استفاده شده است.

فصل دوّم:

کلیات

۲-۱- عقل :

۲-۱-۱- معنای لغوی و اصطلاحی عقل :

واژه ی عقل در زبان عربی دارای اشتراک لفظی و معنایی است. « منظور از اشتراک لفظی، لفظی است که افراد آن فقط در لفظ مشترک و اما در معنی متفاوت باشند، مثل واژه ی بار در زبان فارسی که به معانی (نوبت، اجازه، میوه، محموله) آمده است. منظور از اشتراک معنایی، لفظی است که افراد آن از لحاظ معنی متحد و از لحاظ تعداد، متعدد باشند مثل انسان، حیوان و سایر مفاهیم کلی » (مظفر، ۱۴۰۴، ص ۴۸).

اشتراک لفظی :

(بستن): « عَقْلًا الْبَعِيرُ: ثَنِي وَظَيْفَهُ مَعَ ذِرَاعِهِ ي فَشَدَّهُمَا مَعًا بِجَبَلٍ هُوَ الْعِقَالُ » (معلوف، ۱۳۶۷، ص ۵۲۰)، (سجادی، ۱۳۴۱، ذیل واژه ی عقل)، (شوشتری، ۱۳۷۴، ص ۲۹۸). ابوالبرکات بغدادی بر آن است که واژه عقل در قاموس عربی تنها به عقل عملی دلالت دارد زیرا این کلمه به معنی منع و عِقَال استعمال شده و کلمه ی عِقَال به معنی بستن زانوی شتر است (بغدادی، ۱۳۷۳، ص ۴۰۹).

راغب اصفهانی این واژه را در معنای گره زدن و بند آوردن نیز به کار برده است که می توان گفت به نوعی دیگر به معنای بستن برمی گردد. « عَقْلُ الدَّوَاءِ الْبَطْنُ: بند آوردن دارو معده را از شکمروی، عَقَلَتِ الْمَرْأَةُ شَعْرَهَا: آن زن موی خویش را شانه کرد و گره زد » (راغب اصفهانی، ۱۳۷۴، ص ۶۳۰).

(حفظ): «عَقَلَ لِسَانَهُ: زبانش را ننگه داشت و از سخن گفتن خوداری کرد» (همان)، (ابن منظور، ۱۳۶۴، ص ۴۵۸).
 و شاید از این جهت باشد که به دژ و قلعه و زندان معقل گفته می شود (راغب اصفهانی، ۱۳۷۴، ص ۶۳۰).
 (حبس): «واژه ی عقل وقتی در مورد انسان به کار می رود به معنای کسی است که هوای نفس خویش را حبس کرده است» (مصطفوی، ۱۳۶۰، ص ۱۹۶).

(دیه): «عَقَلَتِ الْمَقْتُولُ: دیه ی مقتول را دادم که گفته اند اصلش این است که شتری در پیشگاه ولی دم (سرپرست مقتول) بسته شود و نیز گفته شده بلکه در معنی جلوگیری از خون آن شتر است که ریخته نشود پس دیه و خونبهای هر چیزی را (عقل) و کسانی که ملزم به پرداخت آن هستند (عاقله) نامیده شده است» (راغب اصفهانی، ۱۳۷۴، ص ۶۳۰).
 «عَقَلَتْ عَنهُ: دیه را عوض او و به نیابت از او پرداختم» (همان).
 «دِيَةٌ مَعْقِلَةٌ عَلَى قَوْمِهِ: دیه و تاوان غیر او به عهده ی قوم اوست» (همان).

(فهم): «الشَّيْءُ يُعَقَلُ عَقْلًا: یعنی فهمید او را و تدبیر کرد» (سجادی، ۱۳۴۱، ذیل عقل).

(درک): «أَدْرَكَ الْأَشْيَاءَ عَلَى حَقِيقَتِهَا» (مصطفی، ۱۳۳۸، ص ۶۲۲)، (حسینی، ۱۳۸۲، ص ۳۴۴).

امین زاده بر آن است که اطلاق واژه ی عقل بر نیرویی که حقیقت را درک می کند به سبب نوعی علاقه و ارتباطی است که این واژه با معنایش دارد و آن این است که درک حقیقت پای بند ی برای جهل است و مانع از آشکار شدن و جولان دادن آن می شود و نفس جاهل مانند حیوان سرکشی است که اگر پابند به آن زده نشود آسیمه سر و سرگردان می تازد و آدمی را به هر سو که بخواهد می کشاند، پس به وسیله ی نیرویی که حقیقت را درک می کند باید عقال شود، به همین جهت به آن نیروی درک کننده ی حق و حقیقت، عقل گفته شده است (امین زاده، ۱۳۸۳، ص ۱۰).

(قوه ی ممیزه): «به قوه ای که اشیاء را در ذهن ممتاز می سازد و حقیقت را بنماید، عقل گفته می شود» (شوشتری، ۱۳۷۴، ص ۲۹۸).

بر اساس آن چه میرزا ابوالحسن شعرانی در لغت نامه ی ارزشمند خود، «نثر طوبی یا دایرة المعارف قرآن مجید» گرد آورده است، واژه ی عقل هم معنای اسمی دارد و هم معنای مصدری آن جا که معنای مصدری دارد به مفهوم درک کامل چیزی است و آن جا که معنای اسمی دارد، حقیقتی است که بدان وسیله بین خوب و بد و حق و باطل و راست و دروغ تشخیص داده می شود (شعرانی، ۱۳۹۸، ص ۱۷۹).

(علم): «به نیرویی که آماده برای پذیرش علم است و همچنین به علم و دانشی که با آن نیروی باطنی انسان از آن سود می برد، «عقل» گفته می شود» (راغب اصفهانی، ۱۳۷۴، ص ۶۲۹).

طریحی در مجمع البحرین آورده است:

«عقل گاهی بر علم مستفاد از آن نیز اطلاق می شود و گاهی از عقل به عنوان قوه النفس یاد می شود و گاهی به معنای مقابل جهل اراده می شود پس حالتی را گویند که مقدم است بر ارتکاب خیر و دوری از شرّ و محل آن را دماغ و مغز دانسته اند و برخی آن را جمع قلب و مغز گرفته اند» (طریحی، ۱۹۸۵، ص ۴۲۶).

به نظر می رسد که همه ی معانی یاد شده از عقل ، به یک معنای کلی باز می گردد که عبارت است از چیزی مانند «توقّف» و «ایست» و معناهای یاد شده نمودهای آن معنای کلی اند .

« دیه حرکت های انتقام جویانه را باز می دارد و بدین لحاظ نیز به آن ، عقل گفته شده است ، نیروی تمییز و فهم نیز از آن رو عقل نامیده شده که تمییز و فهمیدن با نوعی ایست و تأمل همراه است و انسان ممیز در کارها ، ایست و تثبیت دارد. به علم نیز عقل گفته شده چون نادانی را متوقّف کرده و آن را باز می دارد» (قماشی، ۱۳۸۴، ص ۲۵).

اشتراک معنایی :

واژه ی عقل در زبان عربی با کلمات علم ، فهم ، درک ، بصیرت ، درایت و ... و در زبان فارسی با کلمات خرد ، دریافت ، دانست ، استدلال ، علم و ... برابر است .

این واژه معادل انگلیسی Mind، Intellect، Wisdom، Reason می باشد (ادنان وش، ۱۳۷۶).

نگاهی به استعمال این واژه در قرآن کریم و روایات درک ما را نسبت به برترین مخلوق خداوند و بالاترین و بزرگ ترین وسیله ی زندگی معنوی و مادی بشر بیشتر و ژرف تر می کند .

ارزش و اهمیت عقل در قرآن و روایات :

خداوند متعال در قرآن کریم همواره با جملاتی نظیر اَفَلَا يَتَفَكَّرُونَ ، اَفَلَا يَعْلَمُونَ ، اَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ انسان ها را به پیروی از عقل فرمان داده است. به طور اجمال آیات قرآنی درباره ی عقل و دستور به لزوم تبعیت از آن را می توان به چند گروه تقسیم کرد . این تقسیم بندی بر اساس کتاب « عقل در مثنوی » علامه جعفری است (جعفری، ۱۳۷۸، ص ۱۴).

«الف- آیاتی که به طور مستقیم به تعقل تحریک می کند ، در حدود ۶۰ تا ۷۰ آیه ی قرآن انسان را دعوت به اندیشیدن و تعقل می کند .

« وَ سَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِ إِنْ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ » (سوره ی نحل، آیه ی ۱۲) .

خداوند شب و روز و خورشید و ماه را برای شما مسخّر نمود و کرات فضایی همه تحت فرمان اوست، این آیات برای انسان هایی که تعقل می کنند، دلایلی در بر دارد و نیز در سوره های ، بقره آیه های ۷۳ و ۱۴۴ و ۱۶۴، مومنون آیه ی ۸۰ و رعد آیه های ۱ تا ۴ و جاثیه آیه ی ۵ ، خداوند انسان را دعوت به اندیشیدن و تعقل می کند.

ب- ندامت انسانی را در هنگام احساس نتیجه ی تقسیم مربوط به عدم تعقل بیان می نماید .

« وَ قَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ » (سوره ی ملک، آیه ی ۱۰)

تبهکاران در عذاب اخروی می گویند : اگر حقیقت را می شنیدیم و تعقل می کردیم از معذبین در آتش نبودیم.

در تفسیر نمونه ذیل این آیه این چنین آمده است : « این نخستین بار نیست که قرآن مجید به ارزش فوق العاده عقل و خرد اشاره می کند و گناه عمده ی دوزخیان و عامل اصلی بدبختی آن ها را از کار انداختن این نیروی الهی می شمرد، بلکه هر کس با قرآن آشنا باشد می داند که در نسبت های مختلف، اهمیت این موضوع را آشکار ساخته است و علی رغم دروغ پردازی های کسانی که مذهب را وسیله ی تخدیر مغزها و نادیده گرفتن فرمان عقل و خرد می شمردند، اسلام اساس خداشناسی و سعادت و نجات را بر عقل و خرد می نهد، و روی سخنش در همه جا با « اولوالالباب » و « اولوالاجبار » و اندیشمندان و دانشمندان است (مکارم شیرازی و همکاران، ۱۳۸۰، ص ۳۳۱ و ۳۳۰).

ج- مردمی را با اینکه تعقل داشتند اما حقیقت را پوشانده اند توبیخ می نماید مانند :

« يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوا » (سوره ی بقره ، آیه ی ۷۵)

در صورتی که گروهی از آن‌ها کلام خدا را شنیده و به دلخواه خود تحریف می‌کنند با آنکه در کلام خدا تعقل کرده و معنی آن را دریافته‌اند.

د- مردم بی‌اعتنا به تعقل را توبیخ می‌کنند:

« أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تُلَوِّنُونَ كِتَابَ اللَّهِ قَلِيلًا تَعْقِلُونَ » (سوره ی بقره، آیه ی ۴۴)

آیا مردم را به نیکوکاری دستور می‌دهید و خودتان را فراموش می‌کنید، با این که کتاب الهی را می‌خوانید، مگر تعقل نمی‌کنید.

ه- آیات مربوط به ملامت آنان که تعقل نمی‌کنند با این که وسایل تعقل برای آنان روشن است این گروه در موارد فراوانی از قرآن وارد شده است مانند بقره آیه ی ۷۶، آل عمران آیه ی ۶۵، انعام آیه ی ۳۲، اعراف آیه ی ۱۶۹، یونس آیه ی ۱۶، هود آیه ی ۵۱، یوسف آیه ی ۱۰۹، انبیاء آیه ی ۶۷، مومنون آیه ی ۸۰، نور آیه ی ۶۱، الشعراء آیه ی ۲۸.

عقل در روایات ائمه ارزش و اهمیتی فوق العاده دارد. شیخ حرّ عاملی بر این باور است که عقل در روایات ائمه در سه معنا به کار رفته است: « ۱- عقل به معنای علم که در برابر ظنّ و گمان قرار دارد. ۲- عقل به معنای طبیعت و نیرویی که موجب تشخیص خوب و بد می‌شود. ۳- عقل به معنای عمل کردن به خوبی و ترک بدی » (قماشی، ۱۳۸۴، ص ۴۸). پیامبر اکرم در پاسخ به پرسش از عقل فرمودند: « انّ العقلَ عقَالُ مِنَ الْجَهْلِ وَالنَّفْسُ مِثْلُ اخْبَثُ الدَّوَابِّ فَإِنَّ لَمْ تَعْقِلْ حَارَتْ فَالْعَقْلُ عِقَالُ مِنَ الْجَهْلِ » همانا عقل عقال و پابند نادانی است و نفس (انسان) همانند بدترین جانوران است، پس اگر عقال نبندی نابود می‌گردد، پس عقل به بند کشیدن جهل است» (حرانی، ۱۳۵۲، ص ۱۵).

ایشان همچنین در جواب به سؤال عایشه که گفت:

« تفاضل مردمان در دنیا به چه چیزی است؟ فرمودند: بالعقل. عایشه باز گفت: در آخرت به چه؟ حضرت فرمودند بالعقل، آنگاه عایشه به حضرت عرض کرد که نه جزای ایشان به اعمال ایشان است؟ حضرت فرمودند: یا عایشه وهل عملوا الا بقدر ما أعطاهم الله تعالى من العقل؟ فبقدر ما أعطوا من العقل كانت أعمالهم وبقدر ما عملوا يُجزون. یعنی: هیچ عملی کردند مگر به اندازه ی آنچه حق تعالی ایشان را از عقل داده بود؟ پس به اندازه ی آنچه از عقل بدیشان داده شده عمل کردند و به اندازه ی آنچه عمل کردند جزا یابند» (غزالی، ۱۳۵۱، ص ۱۹۳).

در اهمیتی عقل همین کافی است که امام محمد باقر (ع) می‌فرماید:

« چون خدا عقل را آفرید، او را به سخن در آورد و سنجید، گفتش پیش آی، پیش آمد و گفتش پس رو، پس رفت، خدا فرمود: به عزّت و جلال خودم سوگند، خلقی نیا فریدم که از تو پیشم محبوب تر باشد، تو را به کسی دهم که دوستش دارم، همانا روی امر و نهی من با تو است و کیفر و پاداش من به حساب تو است» (کلینی، ۱۳۴۴، ص ۳۳).

در حدیثی از امام علی (ع) آمده است:

« جبرئیل بر آدم نازل شد و گفت من مأمورم که تو را میان یکی از این سه موهبت مخیر کنم، تا یکی از آنها را برگزینی و بقیه را رها کنی، آدم گفت: آن‌ها چیست؟ جبرئیل در پاسخ گفت: «عقل»، «حیاء» و «دین»، آدم گفت: من عقل را بر گزیدم، جبرئیل به «حیاء» و «دین» گفت او را رها کن و به دنبال کار خود بروید، گفتند ما مأموریم همه جا با عقل باشیم و از

آن جدا نشویم! جبرئیل گفت: حال که چنین است به مأموریت خود عمل کنید، پس به آسمان صعود کرد» (مکارم شیرازی و همکاران، ۱۳۸۰، ص ۳۳۱).

این بی نظیر ترین تعبیری است که ممکن است درباره ی عقل و خرد و ارتباط آن با «حیاء» و «دین» گفته شود چرا که اگر عقل از دین جدا گردد با اندک چیزی به انحراف کشیده می شود و اما حیاء که بازدارنده ی انسان از انجام زشتی ها و گناهان است، آن نیز محصول شجره ی معرفت و عقل و خرد است، این به وضوح نشان می دهد که «آدم» سهم قابل توجهی از عقل داشت که به هنگام مخیر شدن در میان این سه عالی ترین را برمی گزیند و در سایه ی آن هم «دین» و هم «حیاء» را تصاحب می کند (همان).

پیامبر اسلام در کلامی متین و استوار درباره ی عقل چنین می فرماید که: «أَمَّا يُدْرِكُ الْخَيْرَ كُلَّهُ بِالْعَقْلِ وَلَا دِينَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ» به راستی همه ی نیکی ها با عقل تحصیل می شود و کسی که عقل نداشته باشد دین ندارد» (حرّانی، ۱۳۵۲، ص ۹۱ و ۹۰). امام صادق (ع) در مورد سود و فایده ی عقل فرمودند:

«پایه ی شخصیت انسان عقل اوست و هوش و فهم و دانش از عقل سر چشمه می گیرد. عقل، انسان را کامل می کند و راهنما و بینا کننده و کلید کار اوست و چون عقلش به نور خدایی مؤید باشد، دانشمند و حافظ و متذکر و با هوش و فهمیده باشد و از این روی بداند چگونه است و چرا هست و کجا هست و خیر خواه و بد خواه خود را بشناسد و به یگانگی خداوند اعتراف کند، به فرمانش مخلص شود و چون چنین کند از دست رفته را جبران کرده، بر آینده مسلط گردد و بداند در چه وضعی است و برای چه در این جاست و از کجا آمده و به کجا می رود، این ها همه از تأییدات عقل است» (آذریان، ۱۳۷۳، ص ۲۱).

مولا علی (ع) در توصیف شخص عاقل فرموده اند: «هُوَ الَّذِي يَضَعُ الشَّيْءَ مَوَاضِعَهُ، يَعْنِي كَسِيَّ كَمَا هِيَ شَيْءٌ رَأَى فِيهَا جَايَ الْكَلَامِ» (نهج البلاغه، کلمات قصار ۲۳۵). آن حضرت در کلام گوهر بار دیگر می فرماید: «گران بها ترین بی نیازی خرد است» (نهج البلاغه، کلمات قصار ۲۸). تمامی این روایات نشان از اهمیّت جایگاه عقل در نزد ائمه و بزرگان دین دارد.

عقل در عرفان:

برخی بر این باورند که عرفا برای عقل ارزشی قائل نیستند و اساسا عرفان را مغرّی می پندارند که عارفان در پناه آن به شطح و خلسه می پردازند و از عقل و تعقل دوری می گزینند، این مطلب تا بدان جااست که از در طنز گفته اند: هر کس فلسفه نفهمید عارف می شود (بهشتی، ۱۳۸۴، ص ۲۱).

درست است که عرفا بیشتر با دل و کشف و شهود سروکار دارند اما این دلیل بر آن نمی شود که آن ها ضد عقل و تعقل باشند. ابراهیمی دینانی در این باره می نویسد:

«این یک اشتباه فاحش تاریخی است، یعنی برخی صوفیان بی بهره از سواد به غلط گفته اند که عرفا ضد عقل اند، ما هیچ عارفی که ضد عقل باشد، نداریم و اگر نزاعی وجود دارد، نزاع هایی هستند که عقل با خودش دارد یعنی یک مرتبه از عقل با مرتبه دیگر درگیر است، عقل در مراتب مختلف درگیری دارد، چون عقل مطلق نیست، در عقل مطلق درگیری وجود ندارد» (ابراهیمی دینانی، ۱۳۸۳، ص ۱۵۳).

باید گفت این قول که عرفا با عقل مخالف نبوده اند به همان اندازه خطاست که گفته شود عرفا با عقل مخالف بوده اند، زیرا این هر دو حکم، کلی و حاصل یک تعمیم نا به جا در مفهوم و مصداق است. عرفا برای عقل مراتب و

حدودی قائل بوده اند و تا جایی که عقل در حد و مرتبه‌ی خود قرار بگیرد، هیچ مخالفتی با آن نداشته اند اما مخالف این بوده اند که باری بر دوش عقل نهاده شود که عقل از تحمل آن عاجز باشد، یا از عقل بتی ساخته شود که حلال همه‌ی مشکلات باشد. واقعیت آن است که سخن آنان در این باره به درستی مورد مذاقه قرار نگرفته است، اگر گاهی در آثار این بزرگان سخنانی دیده می‌شود که به نوعی نکوهش از عقل دلالت دارد، منظور آنان چیزی دیگر بوده است دیدگاه آنان را به طور کلی می‌توان در دو جنبه مورد بررسی قرار داد، نخست این که آنان بر این اعتقادند که عقل نباید در حد غریزه باقی بماند آنچه موجب نکوهش عقل شده است، سود انگاری، شمارشگری و در قید منفعت‌های دنیایی ماندن بوده است و دوم آنکه عقل باید این واقعیت را بپذیرد که برای وصول به حقیقت ناکافی است، با این تفاسیر نباید این گونه تصور شود که عرفا عقل را مطرود و فاقد ارزش دانسته اند.

آن چه گواه این مدعاست نظرگاه عرفایی چون حارث محاسبی، ذوالنون مصری، جنید بغدادی، کلاباذی درباره‌ی عقل است که آن را لطیفه‌ی الهی خوانده اند.

در میان صوفیان، نخستین پیشگامی که به تعریف عقل پرداخته، حارث بن اسد محاسبی است. او بایی از کتاب اعمال القلوب و جوارح خود را بدین موضوع اختصاص داده است. او عقل را تکریم می‌کند و به آن جایگاه ویژه‌ای می‌دهد. در نظر او هر موجودی که مورد امر و نهی خداوند است، عقل را حجّتی لازم می‌داند (حاجیان نژاد، ۱۳۸۶، ص ۳۵).

«سَلَمَى در طبقات الصوفیه‌ی خود از محاسبی نقل کرده است که وی برای هر چیز جوهری قائل است و جوهر انسان، عقل و جوهر عقل، صبر است. ابوبکر وراق از مصاحبان ابن خضرویه، عقل را شناسای خدا و عامل تشخیص صنع الهی می‌دانست و اندرز می‌داد که: صحبت با عقلاء به اقتدا کن، ابو طیب مراغی نیز عقل را راهنما می‌دانست» (همان، ص ۳۸).

«سری سقطی عقل را عنصر و مایه‌ی تکلیف و امر و نهی شمرده و گفته است: «الاذبُ تَرْجُمَانُ الْعَقْلِ» احمد بن عاصم انطاکی از اقران سری سقطی، عقل را وجه و تمایز انسان و غیر عاقل را چون سباع دانسته که باید از آنها گریخت. از سهل بن عبدالله تستری پرسیدند عقل چیست؟ گفت: «احتمالُ المَوْئِنَةِ و الاذی مِنَ الْخَلْقِ» در نظر او عقل همراه با یقین «اول العیش» است» (همان).

«صوفی دیگری که از پیشگامان طریق عرفان شناخته می‌شود، درباره‌ی عقل جمله‌ای بیان کرده است که دارای اهمیت بسیار است، سهل شوشتری در این باب می‌گوید: عالم کون و هستی جز از طریق عقل درست نمی‌شود، عین عبارت این عارف در این باب چنین است: «لَا يُصْلِحُ الْكُونُ إِلَّا بِالْعَقْلِ» شوشتری در باره‌ی عقل عبارت دیگری دارد که جالب توجه است. او در یک جمله گفته است: «أَنَّ عَقْلٌ مِنْ عَقْلِ الْإِلَهِ عَقْلٌ» یعنی آغاز عقل، عقل است و پایان آن نیز خواهد بود» (ابراهیمی دینانی، ۱۳۸۰، ص ۲۶ و ۲۵).

«ابوالحسن نوری عارف دیگری هم عقل را مدار معرفت دانسته و آن را نخستین مخلوق خداوند به شمار آورده است» (همان، ص ۲۷).

عین القضاة همدانی نیز از جمله عارفان نامدار است، او راجع به عقل می‌گوید: عقل وسیله‌ای برای به دست آوردن علم است و بصیرت وسیله‌ای است که برای به دست آوردن معرفت از آن استفاده می‌شود، عقل نیرویی از نیروهای نفسانی است که آدمی به وسیله‌ی آن معقولات را درک می‌کند (عین القضاة همدانی، ۱۳۴۱، ص ۱۱۱).

او همچنین نسبت چشم عقل را با چشم بصیرت مانند نسبت پرتو آفتاب با ذات خورشید می داند و اساس آفرینش عقل را برای در یافت اولیاتی می داند که احتیاجی به مقدمات ندارد.

نظر خداوندگار، مولانا جلال الدین، عارف شوریده و سوخته جان قرن هفتم هم راجع به عقل خواندنی است. او در مجلس هفتم از کتاب «مجالس سبعه» این چنین گفته است:

«عقل چیست؟ قندیل عالم مهین، و نور «طور سینین» و امیر داد «و هذا البلد الامین» و خلیفه ی عامل «حضرت رب العالمین» است. عقل چیست؟ سلطان عادل خوشخوست و سایه ی رحمت لا هو الا هوست. عقل چیست؟ آنکه فاضلان، صفا ی صفا و صفوت ره نشین وی اند و انبار داران «الدنیا مزرعة الاخرة» خوشه چین وی اند» (مولوی، ۱۳۶۵، ص ۱۱۵).

عقل در فلسفه:

یکی از مهمترین موضوعاتی که فیلسوفان و فلسفه دانان بدان پرداخته اند، عقل و خرد می باشد. بد نیست در اینجا نظر دانشمند روشن ضمیر و صریح اللهجه ی ری، محمد بن زکریای رازی را در مورد عقل و خرد بدانیم.

«آفریدگار که نامش بزرگ باد، خرد از آن بر ما ارزانی داشت که به مددش بتوانیم، در این دنیا و آن دیگر، از همه ی بهره هایی که وصول و حصولش در طبع چون مایی به ودیعت نهاده شده است برخوردار گردیم. خرد بزرگترین مواهب خدا به ماست و هیچ چیز نیست که در سود رسانی و بهره بخشی بر آن سر آید. با خرد بر چارپایان ناگویا برتری یافته ایم، چندان که بر آنان چیرگی می ورزیم و آنان را به کام خود می گردانیم و با شیوه هایی که هم برای ما و هم برای آن ها سود بخش است، بر آنان غلبه و حکومت می کنیم.

با خرد بدانچه ما را برتر می سازد و زندگانی ما را شیرین و گوارا می کند دست می یابیم و به خواست و آرزوی خود می رسیم، به وساطت خرد است که ساختن و به کار بردن کشتی را در یافته ایم چنانکه به سرزمین های دور مانده ای که به وسیله ی دریا ها از یکدیگر جدا شده اند، واصل گشته ایم. با خرد بدانچه ما را برتر می سازد و زندگانی ما را شیرین و گوارا می کند دست می یابیم و به خواست و آرزوی خود می رسیم. به وساطت خرد است که ساختن و به کار بردن کشتی ها را دریافته ایم چنان که به سرزمین های دور مانده ای که به وسیله ی دریا ها از یکدیگر جدا شده اند، واصل گشته ایم. پزشکی با همه ی سودهایی که برای تن دارد و تمام فنون دیگر که به ما فایده می رساند در پرتو خرد ما را حاصل آمده است. با خرد به امور غامض و چیزهایی که از ما نهان و پوشیده بوده است پی برده ایم. شکل زمین و آسمان، عظمت خورشید و ماه و دیگر اختران و ابعاد و جنبش های آنان را دانسته ایم.

چون خرد را چنین ارج و پایه و مایه و شکوهی است، سزاوار است مقامش را به پستی نکشانیم، از پایگاهش فرود نیاوریم و آن را که فرمانرواست فرمانبردار نگردانیم، سرور را بنده و فرادست را فرو دست نسازیم بلکه باید در هر بار بدان روی نماییم و حرمتش گذاریم، همواره بر آن تکیه کنیم، کارهای خود را موافق آن تدبیر کنیم. هیچ گاه نباید شهوت را بر آن چیرگی دهیم زیرا شهوت آفت و مایه ی تیرگی خرد است، برعکس باید شهوت را ریاضت دهیم، خوارش کنیم و مجبورش سازیم که از امر و نهی خرد فرمان برد» (رازی، ۱۳۴۳، ص ۳۹-۳۷).

کلمه ی عقل در دو مورد مشخص در فلسفه به کار برده شده است.